

# فاصلک‌های جوان

## شعر یعنی

شعر یعنی عشق و احساس و کلام  
شعر یعنی یک سرود ناتمام  
شعر یعنی یک حضور بی‌عبور  
شعر یعنی شاعری خوب و صبور  
شعر یعنی یک جهان دلوپسی  
شعر یعنی مهربان با هر کسی  
شعر یعنی وزن و آهنگ و سرود  
شعر یعنی عشق بی‌تو یک فرود  
شعر یعنی حرف‌ها با قافیه  
تو اگر باشی برایم کافیه

## دوست خوبم فاطمه عبدالجباری

چه زیبا شعر را تعریف کرده بودی و

چقدر خوشحال شدم که باز هم برای ما نامه نوشتی و شعر تازه‌ات را فرستادی. تعریف کاملی از شعر کرده‌ای. شعر یعنی احساس و کلام، شعر یعنی وزن و کلام، و شعر یعنی اندیشه و تصویر. همه اینها با هم شعر را می‌سازد. حال برای شکل گرفتن یک شعر خوب همه اینها باید جوری درهم شوند که نتوانی هیچ‌کدام از این عناصر را به راحتی تشخیص بدهی. یعنی کلیتی به نام شعر آن‌قدر تو را درگیر کند که دیگر به عناصر تشکیل دهنده‌اش توجه نکنی. امیدوارم بیشتر و بیشتر شعر بنویسی و دانسته‌هایت را در مورد شعر خوب، موقع سرودن شعر به کار ببندی.

## دلتنگی

جای خالی‌ات را در احساساتم حس می‌کنم  
گویا پایان سال است  
پایان دوستی  
کاش نباشد  
کاش پایانی نباشد  
جای خالی‌ات را در رویاهایم حس می‌کنم  
جای شوق‌هایی را که برای دیدنت  
شب‌ها و صبح‌ها را به سر می‌کنم  
حس می‌کنم  
شوق دیدن تو  
به اندازه تمام دیدن‌هایم شوق دارم  
به اندازه تمام ندیدن‌هایم

## دوست خوبم مبینا افزونی

دل‌نوشته‌ات را خواندم. از شعر و متن ادبی

هنوز فاصله داری و برای رسیدن به شعر نیاز داری که از اصول و قواعد شعر گفتن مطلع شوی. هرچند در انتهای نوشته‌ات کمی به شعر نزدیک شده بودی؛  
به اندازه تمام دیدن‌هایم شوق دارم  
به اندازه تمام ندیدن‌هایم.  
در شعر یک مسئله و احساس فردی به یک حس جمعی تبدیل می‌شود و مخاطب هم خود را در حس شاعر شریک می‌داند و با آن احساس نزدیکی می‌کند، اما تو نتوانسته‌ای حس دل‌تنگی‌ات را در این شعر به مخاطب منتقل کنی. برای این کار نیاز داری از ابزار شعر مطلع شوی و به آنها تسلط پیدا کنی. برایت آرزوی موفقیت می‌کنم.

## نامه ویژه

نامه ویژه‌ای در این شماره دریافت کردیم از خانمی به نام سمیرا درانی که حالا ۲۹ ساله است و چندسال پیش؛ یعنی در پانزده سالگی برای مجله ما نامه می‌نوشته است. در قسمتی از نامه‌اش نوشته: «... من سمیرا درانی هستم. همان دختر پانزده ساله‌ای که از حدود دوازده سال پیش برایتان نامه و مقاله‌های زیادی می‌نوشتیم و شما با حوصله جواب نامه‌هایم را می‌دادید. خوشحالم از اینکه دوباره با شما مکاتبه می‌کنم. آن‌قدر که اشک شوق در چشم‌هایم حلقه زده. دوستان عزیز به دلایلی نوشتن را کنار گذاشته‌ام، یعنی از وقتی داستان‌ها و نوشته‌هایم گم شد، ذوق نوشتن هم در من کور شد. وقتی از قلم و کاغذ فاصله گرفتم، گویی در اصل از خودم فاصله گرفتم. بعد از سال‌ها وقتی نامه‌هایتان را خواندم، با خودم گفتم چرا؟ و دوباره شوق نوشتن در وجودم جوانه زد.»



## پریسا چترایی تهران

### گفتگوی ساحل و دریا

ش... هی... ش... این صدای امواج دریاست که به ساحل می خورد. خورشید به آرامی پشت ابرها می رود، لحظه غروب است. ساحل آهی عمیق می کشد، سپس از دریا می پرسد: «من اعتراضی ندارم، ولی خودت قضاوت کن. خسته نشدی آن قدر خودت را بر تن من زدی و شن و ماسه آوردی و بردی؟» پس از آن موج بلندی آمد و گفت: «ساحل! تو با چه چیزی زنده ای؟» ساحل سکوت کرد. سپس دریا ادامه داد: «من اگر خود را بر تن تو زنم و باز نگردم و ماسه هایم را برایت هدیه نیاورم که زنده نیستم.» حالا دیگر خورشید پیدا نبود که شاهد گفت و گوی آنها باشد.

### دوست خوبم پریسا چترایی

داستان کوتاه و زیبایی نوشته بودی؛ یک داستان تمثیلی. در داستان تمثیلی اشیاء و حیوانات در موقعیت آدمها قرار می گیرند و با هم گفت و گو می کنند و در پایان گفت و گو یک درس اخلاقی به خواننده داده می شود. تو هم به خوبی به مخاطب خود پیام داده بودی که همه کارهای جهان اگر درست نگاه کنیم معنادار است و همه عناصر جهان در کنار هم این دنیای زیبا را به وجود آورده اند. برای آرزوی موفقیت می کنم.



رشد

### نامه های برقی

مطهره دشتی از بوشهر برایمان یک نامه برقی فرستاده و در دل نوشته های به نام «خیال بی خیالی» نوشته است: «نمی دانم دل را به کدام دریا بزنم تا خیالم را در خود غرق کند. خیالی که هیچ خیال ندارد رهایم کند. بی خیال شدن هم عالمی دارد. شاید در آن عالم بشود روز را بی نیاز به خورشید، با نور دل گذراند. شاید بشود آسمان را بدون نیاز به چشم سر، با چشم دل دید. شاید بتوان آنجا به راز سر به زیری بنفشه پی برد. شاید بشود گریه ابر را درک کرد و آتش سوزان خورشید را فهمید. آری بی خیال شدن هم عالمی دارد.» به این دوست خوبمان که قلم بسیار خوبی دارد می گویم که اگر به عالم بی خیالی رسیدی، برسان سلام ما را، و گرنه بی خیال.

مادر مهشاد صادقی هم نامه برقی برای ما فرستاده و در آن از دخترش برای ما نوشته و شعرهایی هم از دختر خانمشان برای ما فرستاده است. ایشان نوشته اند: مهشاد شانزده سال دارد و امسال هم به امید خدا قصد دارد دوم دبیرستان را در رشته علوم انسانی ادامه تحصیل دهد چرا که بسیار علاقه مند به ادبیات و تاریخ است و همیشه مورد تشویق دبیران ادبیات خود نیز بوده است. دختری با روحیه بسیار حساس، مهربان و با گذشت است. مهشاد یک خواهر دوقلو هم دارد به نام مهزاد که خود مهشاد قل اول است، ولی از نظر عقیده با هم متفاوت هستند. این هم شعری از مهشاد صادقی:

### مادر

مادرم!

«میم» تو معنای عاشق بودن است

«ا» تو آرام دستان من است

«دال» تو دسته گل شقایقی

«ر» تو ریسمانی از محبت است

خانم مهشاد صادقی برای داشتن مادر خوبی مثل ایشان به تو تبریک می گویم و به مادرت برای داشتن دختر با استعدادی مثل تو هم شادباش می گویم.

### پیغام درگیر

دوستی از شیراز زنگ زده و پرسیده من چطور می توانم گواهی نامه رانندگی روی کره ماه بگیرم؟

ما هم می گویم: تو برو ماه، گواهی نامه ات پیشکش. اصلاً ببینم تو سنت به گرفتن گواهی نامه رانندگی روی کره زمین می رسد؟ نه، اصلاً خوب نیست آدمی که گواهی نامه ندارد یواشکی با ماشین بابا برود گردش. نکن برادر رانندگی بدون گواهی نامه جرم است. با دوچرخه برو بیرون.

دوستی از قزوین زنگ زده و گفته ما به جلد قدیمی تان عادت کرده بودیم چرا عوضش کردید؟ ما واقعا نمی دانیم با کدام ساز شما دوستان حرکات موزون انجام بدهیم. به قول قدیمی ها: این ور بشکنم یار گله داره. اون ور بشکنم یار گله داره.

### پیامک های کال

دوستی با پیش شماره ۹۱۸ پیامک داده و پرسیده پس این پیامک های شما کی می رسند؟ تا کی باید کال بمانند؟ می گویم: هر وقت شما اجازه بدهید. شماره ای با پیش شماره ۹۱۳ نوشته: دستتان درد نکند که عکس رئیس جمهور را پشت جلد مجله چاپ کردید. ما هم می گویم: برای احترام متقابل این کار را کردیم. هر چه باشد آقای روحانی جوان ها را خیلی تحویل می گیرند.

